



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در دومین آیه‌ای بود که امکان استدلال به آن برای وظائف تربیتی خانواده وجود داشت و آن آیه ششم سوره طلاق «وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ» (طلاق/۶) بود. در این آیه شریفه گفتیم که جهت اول بحث مفاهیم این آیه و مفردات آن است. مفهوم اول ائتمار بود که چهار احتمال درباره‌اش گفتیم. من یک نکته اضافه کنم و آن این‌که گفتیم چهار احتمال وجود دارد که ائتمار به معنای قبول امر باشد، ائتمار به معنای خود امر باشد، تبادل امر باشد و ائتمار به معنای تشاور و مشاوره و احتمال چهارم هم به معنای عزم و همت و این‌ها است. گفتیم احتمال سوم اقوی و اظهر است و تقویت می‌شود و معمول مفسرین هم ائتمار را به معنای مشاوره و تشاور معنا کرده‌اند. در کتب لغت هم ائتمار بیشتر همین‌طور است، در قرآن هم به معنای تشاور بکار رفته است، بنابراین گفتیم هم غالب کلمات اهل لغت و هم غالب کلمات مفسرین، ائتمار را به معنای مشاوره و تشاور گرفته‌اند و علاوه بر این‌ها در خود قرآن هم ائتمار به معنای تشاور به کار رفته است. این سه قرینه‌ای بود که گفتیم مؤید این است که احتمال سوم درست است. امروز می‌خواهم عرض کنم که قرینه چهارمی هم وجود دارد که احتمال سوم را تقویت می‌کند.

قرینه چهارم

قرینه چهارم عبارت «ببینکم» است، مثلاً اگر این عبارت به معنای «يَأْمُرُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» باشد، دیگر نیاز چندانی به عبارت «ببینکم» نبود، مثلاً اگر احتمال دوم بود - احتمال دوم این بود که ائتمروا؛ یعنی تبادل امر بکنید و شما امر کن و او هم امر کند - عبارت بینکم شاید خیلی تناسبی نداشته باشد. این بینکم بیشتر با تشاور سازگار است، البته نمی‌خواهم بگویم که بنا بر احتمالات دیگر نمی‌شود آن را درست کرد، بلکه منظور این است که ائتمار با وجود این چهار قرینه، ظهور بیشتری در احتمال سوم؛ یعنی مشورت دارد. پس احتمال سوم اقوی است و هیچ‌کدام از این احتمالات به‌تنهایی دلیل نیست، بلکه این‌ها همدیگر را معاضده می‌کنند.

بنابراین ظاهر آیه «وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»، احتمالاً خطاب به زن و مرد است که در امر بچه به شکل خوبی با هم مشورت کنید.



مفهوم دیگر هم مفهوم معروف بود که ما در معروف به دو نکته اشاره کردیم یک نکته این بود که اصل ماده عرفان و معرفت همان شناخت و فهم و درک است و بعدها این مفهوم به یک مفهوم اخص منتقل شده است و آن مفهوم اخص این است که چیزی به خوبی شناخته شده باشد.

نکته دوم هم این بود که معروف در اینجا هم گفتیم هم معروف واجب را فرامی‌گیرد و هم راجح را. نکته سوم هم این بود که آیا مقصود معروف عند العرف است، یا معروف عند الشرع است که جواب آن این بود که اصل در لغات و کلماتی که در شریعت و در لسان شارع به کار می‌رود، اصل این است که حقیقت شرعی‌ای ندارد و به همان معنی عرفی به کار می‌رود و خلاف آن قرینه و دلیل می‌خواهد.

گفتیم در حقیقت این آیه می‌گوید که آنچه که عند العقلاء و عند العرف پسندیده است، شما در همان مشورت کنید، البته وقتی شارع می‌گوید که به هر آنچه که عرف می‌پسندد شما هم عمل کنید، خود آن هم جنبه شرعی پیدا می‌کند؛ زیرا تأیید شرع دارد، مگر در جایی که شارع آنچه که در عرف معروف است را تخطئه بکند و تا قرینه‌ای بر این تخطئه نباشد، معروف می‌شود و لذا معروف در اینجا همان معنای عقلایی و عرفی هست، البته این بحث تفصیل بیشتری داشت که در جلسه قبل مثالی هم در فقه زدم به آیه اکل مال به باطل که مرحوم امام و آقای خوئی و دیگران هم در مکاسب این را بحث کرده‌اند. گفتیم مقصود آیه‌ای که می‌فرماید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (نساء/۲۹) باطل شرعی است، یا باطل عرفی؟ باید بگوییم باطل عرفی است؛ زیرا اگر باطل شرعی باشد، آیه چیز جدیدی نگفته است.

طبعاً شارع همیشه نسبت به آنچه که عرف آن را خوب یا بد می‌دانند، یک ملاحظاتی دارد، مثلاً ممکن است ربا را خوب بدانند و دلیل خاص آمده و می‌گوید ربا منکر است و معروف نیست و الا مثل اوفوا بالعقود و احل الله البيع است و آنچه که عقلاً عقد و بیع می‌دانند، شارع هم قبول دارد، مگر اینکه در جای خاصی بگوید که این را قبول ندارد.

اینجا هم شارع می‌گوید که به یک شکل خوب و پسندیده مشاوره بکنید و یا آنجایی که می‌گوید لَّا عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۱۹) یا معروف در قرآن ده، بیست بار تکرار شده است. «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی به همان شکلی که پیش عقلاً پسندیده و شایسته است، شما معاشرت بکنید و این تأکید روش عقلایی است.

این سه تا نکته در مفهوم معروف بود.



جهت دوم: بحث در باء (بمعروف)

بحث دیگر در مورد «باء» است که این باء در معروف، چه بائی است.

احتمالات در باء

دو احتمال در این باء وجود دارد.

احتمال اول

احتمال اول این است که وقتی می‌گوییم مشورت بکنید؛ یعنی مشورت بکنید در آن کار نیکی که انجام می‌دهید، در این صورت متعلق مشورت، معروف می‌شود.

احتمال دوم

احتمال دیگر این است که خود مشورتتان به نیکی و خوب باشد و این یعنی درست مشورت بکنید. این دو احتمال در اینجا هست که معروف متعلق تشاور و ائتمار باشد و یا این معروف روش و منهج و اسلوب تشاور و ائتمار باشد.

این برمی‌گردد که این باء در بمعروف، به معنای فی باشد و یا به معنای الصاق باشد که به متعلق شیء تعلق می‌گیرد و یا اینکه این باء نوعی سببیت وسیله و این‌ها باشد؛ یعنی تشاور بکنید به یک روش خوب، یا در امر خوب مشورت بکنید در آنچه که خوب است. برای فرزندان مشورت بکنید.

ثمرات بحث بنا بر احتمالات چهارگانه

آن احتمالات چهارگانه که گفتیم تا حدی در تعیین این دو احتمال در باء تأثیر دارد، مثلاً اگر احتمال اول؛ یعنی قبول امر باشد، بمعروف مثل امر به معروف است؛ یعنی متعلق است و در این صورت می‌گوید وقتی که شما را به معروف امر می‌کند، کند شما امر او را بپذیرید. بقاء اینجا به متعلق تعلق گرفته است.

بنا بر احتمال دوم هم همین‌گونه است؛ یعنی هرکدام از شما دیگری را به معروف امر بکند: «تأمر انت بالمعروف وَ هُوَ يَأْمُرُكَ بِالْمَعْرُوفِ». هر دو این مثل امر به معروف که می‌گوییم متعلق امر است، می‌گوید امر به معروف بکن؛ یعنی متعلق امر است.



اگر احتمال چهارم را بگیریم باء متعلق است و الصاقی است که روی متعلق آمده است و در این صورت چند معنا خواهد داشت.

می‌خواهم ببینم کسی یادش است در معنی چه گفته شده است، یا نه. پانزده معنا در معنی گفته شده است. اگر احتمال اول و دوم و چهارم را در مفهوم ائتمار بپذیریم، در این صورت باء، باء الصاق است که متعلق را می‌رساند؛ یعنی همان امر به معروف است و می‌گوید امر به معروف بکنید و یا امر به معروف را بپذیرید. احتمال چهارم هم که همت و عزم است؛ یعنی عزم بر معروف و کار نیک داشته باشید. بنا بر مفهوم سوم که اقوی و اظهر بود، هر دو احتمال در باء معنی دارد و مصداق پیدا می‌کند و می‌توانیم بگوییم میان خودتان در آن کار خیر و مصلحت و خوبی که برای این بچه انجام می‌دهید، با هم مشورت کنید تا به نحو خوبی شیر بخورد و رشد بکند.

بنا بر این احتمال، معروف متعلق تشاور و اعتبار می‌شود و مقصود از معروف هم همان چیزی است که شأن ولد است که یکی بحث رضاع است.

ممکن است بگوییم که منظور آیه این است که مشورتتان به شیوه شناخته شده باشد و مشورتتان بر این باشد که خوب با هم سازگاری داشته باشید.

این همان احتمال دومی است که گفتیم در مورد باء وجود دارد؛ یعنی نوع گفتگو تعاملتان برای حل این مسئله به نحو نیکی باشد.

نظر استاد (حفظه الله)

این دو احتمال تفاوت خیلی زیادی در اینجا ندارد؛ برای اینکه حتی اگر بگوییم که این تشاور را احتمال اول بگیریم، خود اینکه می‌گوید تشاور بکنید؛ یعنی خوب تشاور بکنید. خود ارتکازات می‌رساند که این باید یک نوع تشاور موافقت‌آمیز و خیرخواهانه باشد، ولی اگر احتمال دوم در بمعروف باشد، مستقیماً می‌گوید مشورتتان خیرخواهانه و به شکل مناسب و نیکو باشد، در این صورت متعلق در اینجا حذف شده است، ولی در هر حال هر دو معروف از خود آیه استنتاج می‌شود. عرض من این است که این دو احتمال تفاوتی ندارند؛ زیرا در هر حال فضای آیه این است که شما به یک شکل خوبی با هم گفتگو بکنید، این زن و مردی که از هم طلاق گرفته‌اند، در آنچه به صلاح بچه است، خوب با هم مشورت بکنند؛ یعنی هم باید روش یک روش خوبی باشد و هم متعلق این مشورت،



نیکی در حق فرزند و معروف در باب شأن فرزند باشد که شأن رضاعی و شیر مصداق با ارزش آن است و هر دو این استفاده می‌شود، منتهی این باء ممکن است به روش‌های پسندیده مشاوره اشاره بکند و نیز ممکن است به متعلق مشاوره که می‌گوید یک معروفی است، اشاره بکند. هرکدام از این‌ها که باشد، دیگری بالملازمه و به قرائن مناسبات حکم و موضوع از خود آیه استفاده می‌شود.

بیان یک نکته

در «إِئْتَمَرُوا» و «بَيْنَكُمْ» خطاب و ضمیر جمع است. در اینجا هم می‌توانست به صورت تسمیه خطاب به زن و شوهر باشد، ولی اینجا به صورت جمع است که البته خطابش به زن و شوهر است. دلیل آن این است که در ادبیات و در لسان عرب متداول است که وقتی این زن و شوهرها در واقع متعدد هستند، به صورت جمع بکار می‌رود. این روش متداولی است که اگر دو نفر معین مشخص باشد، باید خطاب تننیه به کار برد و اگر مکرر است خطاب به همه زنان و شوهر آن‌که می‌خواهند طلاق بگیرند، می‌تواند به صورت جمع هم به کار برد.

این هم کاربرد جمع که یک مقداری متداول است و چیز غیرمتعارفی نیست و این‌که حالا نقطه زائدی داشته باشد، در اینجا من چیزی به ذهن نیامد. این چیزها گاهی در بعضی از آیات دیگر یک نقطه‌های اضافه‌ای دارد، مثلاً یک جایی است که به جای تننیه، جمع آورده است و نقطه‌ای دارد که در ذهن نیست. در اینجا نقطه خاصی ندارد، بلکه یک سیاقیه عربیه‌ای است که به خاطر تعدد زنان و شوهران است.

در هر حال خطاب در اینجا به زن و شوهر است؛ یعنی به این پدر و مادر بچه می‌گوید که مشاوره خوب بکنید و یا در این کار خوب مشورت بکنید و به هم کمک بدهید. خطاب مؤکد به این زن و شوهر است و ربطی به دیگران ندارد، منتهی سیاق عربیه این را به صورت جمع آورده است و این متداول است. نقطه‌ای که ما می‌خواهیم بگوییم این است که این خطاب و ضمیر جمع به خاطر تعدد زنان و شوهران و مواردی است که این مصداق پیدا می‌کند؛ یعنی طلاق زن و شوهر و خطاب به همان زن و شوهر است به هر طلاق منحل می‌شود و لذا به هر طلاق می‌گیرند به زن و شوهر می‌گوید شما در امر بچه این‌گونه عمل بکنید.

این هم یک نقطه دیگری که در بینکم است، البته بار خاصی که بینکم دارد معلوم است وجه آن هم این است که اگر می‌فرمود «و ائتمروا بمعروف»؛ یعنی مشورت بکنید و این مشورت هم به سبب بینکم این است که شما مرد و زن مشورت بکنید و این مشورت میان زن و مرد را تأکید دارد، پس بینکم هم به معنای تقیید مشورت به تبادل نظر زن و



مرد است، حتی وقتی زن و مرد بعد از طلاق که دیگر رابطه‌ای با هم ندارند و عده هم تمام شده است هم باید به این مسئله توجه کنند. مورد آیه این است که عده هم که تمام شد و با هم نسبتی هم ندارند، باز مشورت کنند تا این بچه یک سرنوشت مناسبی پیدا بکند و این پیام آیه است که چقدر سرنوشت بچه مهم است که رها نکنید و با هم تبادل نظر کنید.

خطاب در آیه «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»، (طلاق/۶) به قرینه لبیه به مردان است و در واقع سیاق را به هم زده است، ولی خطاب در بینکم به مرد و زن است؛ یعنی دو تایی با هم مشورت بکنید و توافق بکنید.

جهت سوم: طریقت و موضوعیت ائتمار

اگر احتمال یک، دو چهار را در مفهوم ائتمار بپذیریم، در این صورت معنای ائتمار به همان عنوان خودش موضوعیت دارد و ائتمار به معنای امر است؛ یعنی «أن يأمر كل منهم بمعروف» و این همان معنای قبول امر و نیز تبادل امر است که در هر صورت موضوعیت دارد.

روشن است که اگر ائتمار به معنای عزم و اراده هم باشد که معنای چهارم است، باز ائتمار همان موضوعیت را دارد، اما اگر به معنای تشاور باشد یک سؤال اینجا مطرح می‌شود که این عنوان تشاور و ائتمار به معنی استشار و تبادل مشورت آیا موضوعیت دارد یا طریقت دارد؟

اصل عناوینی که در شرع و در لسان روایات و آیات وارد می‌شود موضوعیت است که به آن اصالة الموضوعیه فی العناوین می‌گوییم.

اگر در روایت گفته می‌شود که «المسکر حرام»؛ می‌گوییم خود خمر موضوعیت دارد و هر عنوانی که در روایت بیاید، موضوع حکم و یا متعلق حکم است، اما گاهی یک عناوینی هست که از موضوعیت خارج می‌شود و مشیر به عنوان دیگر می‌گردد و یا طریق به عنوان دیگر می‌شود، مثلاً ببینید عناوینی که در فقه و اصول آمده و مشتمل بر علم و این‌ها است، می‌گویند این‌ها طریقت داشته و موضوعیتی ندارند، مثلاً معنای آیه شریفه «كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»، (بقره/۱۸۷) این است که می‌گویند تبیین حسی مقصود است و مفهوم تبیین، تبیین حسی است؛ یعنی اینکه برود ببیند که آن سپیده‌دم طلوع کرد و آن خط سفید میانه دو تا سیاهی در افق وضوح پیدا کرد، این را «الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» می‌گویند. این تعبیر جالبی است که در



آنجاهایی که هوا آلودگی نداشته باشد و در یک شب تاریکی باشد که مثل یک نخ سفید این گونه افق و آن صبح صادق پدیدار می شود، پس «یتبین»؛ یعنی تبین حسی را می گویند.

این تبین طریقت دارد، آنچه که شارع آن را موضوع قرار داده است، تبین شخصی شما و یا آن مکلف و این مکلف نیست، بلکه آن که موضوع است، این است که این اتفاق در عالم خارج بیفتد، منتهی به جای اینکه قرآن بفرماید «كُلُوا و اشْرَبُوا» تا «يَطْلَعُ الْفَجْرُ»، می توانست این گونه بگوید: «كُلُوا و اشْرَبُوا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ». علیکم هم نداشت تا اینکه در متن واقع این طلوع الفجر اتفاق افتاده باشد و لذا این تبین طریقت است و آنکه موضوعیت دارد، همان طلوع الفجر است و آن موضوع است و آن مقصود و مبنا و ملاک ورود وقت و تکالیف شرعی است، منتهی چون آن را باید احراز بکنی، بجای خود آن، گاهی علمش را موضوع قرار می دهد، ولی علم اینجا موضوعیت ندارد، بلکه در اینجا طریقت دارد و آنکه فی متن الواقع و فی عالم الثبوت، ملاک است همان ورود وقت و تکالیف است؛ یعنی علم، همان اتفاق تکوینی خارجی است، البته هر جایی وقتی می خواهد تکلیفی عمل بکند، آدمی باید علم پیدا کند و این علم طریقت دارد تا آن واقع را کشف بکند. آن وقت می گوئیم اگر می گفت «حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ»، می گفتیم الطلوع موضوعیت دارد و حالا که گفته یتبین، می گوئیم تبین طریقت دارد و اشاره دارد به موضوع دیگری که آن موضوع حقیقی است.

طرح یک سؤال

در مانحن فیه اگر بخواهیم تقریباً نظیر آنچه که الان گفتیم، نه عین آن را بیاوریم و بحث بکنیم، یک سؤالی مطرح می شود و آن این است که به زنان و مردانی که از هم جدا شده اند، خطاب می کند در باب فرزندشان و شیر دادن و رشد جسمی و عاطفی فرزند است و شیر به عنوان هم رشد جسمی است و هم رشد عاطفی است و این آیه خیلی تأکید دارد و سوره بقره که بعد می خوانیم این قدر تأکید دارد. گاهی می بینیم یک چیز کوچکی را قرآن و یا دین خیلی تأکید دارد و از این معلوم می شود که یک حساب و کتاب های دیگری در کار است. به هر حال آیه بنا بر احتمال سوم تأکید به مشورت دارد و این یعنی مشورت موضوعیت دارد که بگوید بیا بنشینیم و یک جلسه مشاوره راه بیندازیم و یا آنچه که موضوعیت دارد توافق است تا مصلحت این بچه تأمین بشود و الا تشاور به این می شود که گفتگو بشود و چیزی ردوبدل بشود، ولی حالا اگر این گونه بود و این دو نفر بنا بر دلایلی طلاق داده اند، ولی هر دو آدم های مؤظف و پاک هستند و بدون اینکه با هم حرفی هم بزنند و مشورتی هم نکردند و هیچ صحبتی بینشان



ردوبدل نشده و او پیغام داده است که این بچه را بگذار که آنجا باشد و اجرتش را هم هر چه بگویی قبول دارم و زن هم می‌گوید من اصلاً اجرت نمی‌خواهم و هیچ مشورتی هم با هم نکرده‌اند، ولی توافق روی مصالح بچه حاصل است، در اینجا مشاور به نظر می‌آید که موضوعیت ندارد.

جواب

این‌ها ظرافت‌های یک عنوان است که در دلیل بیاید و بعید نیست که بگویم بعضی از اشکالاتی که به آیه وارد شده را باید رفع بکنیم و این باعث می‌شود که مفهوم آیه خیلی عوض شود. آیه می‌گوید مشورت کنید، ولی این مشورت را مستقیم و موضوعاً و به صورت مستقل نمی‌گوید که موضوعیت دارد، بلکه این به عنوان طریق الی توافق است، پس در واقع «اتَّمَرُوا بَيْنَكُمْ»؛ یعنی «تَوَافَقُوا لِصَاحِبِ الطِّفْلِ وَ تَوَافَقُوا عَلٰی تَأْمِينِ مَصَالِحِ الطِّفْلِ»، منتهی چون غالباً توافق و تعامل خوب از گذر مشاور و استشار عبور می‌کند، لذا گفته است «مشاوروا»، البته باز خود مشاور هم معلوم است که ارزشی دارد، ولی ارزش آن طریقی و غیره است و آنچه که روح کلام است، همان توافق بر عمل است، منتهی چون غالباً به آن است و مشورت هم جایگاه خوبی دارد، به عنوان مشاور گفته است، بلکه به جای مشاور، ائتمار گفته است که به معنای مشاور است؛ یعنی نتیجه مشاور را گفته که پذیرش امر همدیگر است. این دو احتمال در مشاور است. ممکن است بگوئیم مشاور به عنوان معنای موضوعی است و ممکن است بگوئیم طریقی است و غیره و مشیر است و اصل آن، همان توافق و تعامل خوب است تا مصالح طفل حفظ بشود.

نظر استاد (حفظه الله)

اظهار همان احتمال دوم است؛ یعنی عنوان ائتمار، عنوان طریقی باشد به همان تعامل و توافق خوب بر محور مصالح فرزندشان.

جمع بندی

حاصل این بحث این شد که اگر ائتمار را به معنی احتمال اول و دوم و چهارم بگیریم، ظاهرش این است که بعید نیست که بگوئیم آن امر موضوعیت دارد، اما اگر معنی احتمال سوم بگیریم، دو احتمال در بابش هست و اظهار هم همان احتمال است؛ زیرا عنوان، همان عنوان طریقی و غیره است، نه عنوان موضوعی و روح آیه این است که می-



گوید آن توافق و تعامل را باید انجام داد و این هم جهت ثانیه در حکم است. موضوع حکم چیست؟ می‌گوییم موضوع حکم این و آن است و باقی هم همان تعامل و توافق درست است و تشاور و ائتمار یک طریقی است به آن سمت و جهت ثالثه.

جهت پنجم: در عمومیت و خصوصیت ائتمار و استشاره

طرح یک سؤال

سؤال این است که آیا ائتمار و استشار اختصاص به رضاع دارند، یا تمام آنچه که در رابطه با شئون طفل است را هم در برمی‌گیرد؟ به عبارت دیگر آیا این مشورت و توافق و تعاملی که قرآن خطاب به زن و مرد - بعد از اینکه از همدیگر جدا شدند - می‌کند، در خصوص بحث شیر دادن به اوست که با هم بنشینید و بحث و توافق بکنید که اولویتش هم به این است که مادر شیر به آن بدهد و اگر واقعاً کارد به استخوان رسید «وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فِصْرُضِ لَهٗ أُخْرٰی»، (طلاق/۶) این فقط امر شیر را می‌گوید که هم بعد تغذیه‌ای و هم بعد عاطفی دارد و بیشتر هم بعد عاطفی‌اش اینجا منظور است، آیا این است که اگر فقط این باشد، به بحث ما که بحث وظائف تربیتی و تعلیمی و آموزشی و خانواده است، ربطی ندارد و یا حداقل اگر هم ربطی دارد، تنها در مورد همان شیر دادن است که وظایف تغذیه‌ای و عاطفی است، در یک محدوده، کما اینکه سیاق هم همین را اقتضاء می‌کند و یا اینکه می‌گوید بعد از اینکه جدا هم شدید برای اینکه این طفل خوب تربیت بشود، نسبت به سرنوشت بچه بی‌تفاوت نباشید، بلکه به گونه‌ای تعامل بکنید که این بچه سرش به بالین خوبی گذاشته بشود و از لحاظ رشد جسمی و تغذیه‌ای و رضاع و شیر و همین طور مسائل اخلاقی و تربیتی، مصالح طفل لحاظ شود.

جواب

در پاسخ به این سؤال، دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول

مسئله ائتمار و مشورت، اختصاص به مورد رضاع دارد.



نظریه دوم

این مسئله شمول و یا اطلاق دارد.

شما کتاب موسوعه را که ببینید، در متن این کتاب نظر دوم را پذیرفته‌اند؛ یعنی در همه شئون اجتماعی و شئون تربیتی و آموزشی زن و مرد، مأمور به ائتمار و استشار و تعامل و توافق هستند. این یعنی پدر و مادر در همه این امور وظیفه دارند، نه فقط در رضاع، حتی وقتی که جدا شده‌اند، چه برسد به آن زمان که جدا نشده‌اند. در مقابل، ظاهر برخی از مفسرین و حتی همین پاورقی که آقای فاضل دارند، این است که آیه اختصاص به موری رضاع دارد. آقای فاضل هم معتقد است که صدر و ذیل آیه مربوط به رضاع است و لذا ائتمار، شامل مسائل غیر از رضاع نمی‌باشد.

طبعاً دلایل سیاق است، ببینید سیاق آیه شریفه سوره طلاق، طلاق و شیر و بچه‌ای است که تازه به دنیا آمده و حمل و عده زن هم تمام شده است و حالا می‌خواهند شیرش بدهند. یک سیاق این است - آیه شش سوره طلاق - و همچنین سیاق آیه دویست و سی دو بقره که همه مربوط به طلاق و این‌هاست.

أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تَضَارُّوهُنَّ لَتَضْيِقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَآتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسَرِّضُوا لَهُ أُخْرَى (طلاق/۶)

قبل و بعد این آیه، همه بحث رضاع و شیر دادن به این نوزاد است و خود این سیاق قرینه است. در مقابل، نظر دوم این است که جمله «وَآتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»، اطلاق دارد. در آیه معروف هم آمده، نه المعروف و این؛ یعنی شیر دادن اطلاق دارد، میان خودتان نسبت به این معروف که شایسته اوست و لازم است برای او انجام بشود، تشاور و تأمر بکنید. در همین نظر دوم است که بحث بسیار جدی سیاق مطرح می‌شود و بحث بسیار جدی هم در تفسیر مطرح شده است که سیاق قرینیت دارد یا ندارد و معمولاً البته می‌گویند که سیاق قرینیت مطلقه- ای ندارد.



نظر استاد (حفظه الله)

حاصل کلام در آن بحث سیاق این است که موردی باید دید و البته اینجا از جاهایی است که سیاقش خیلی قوی است، گاهی یک جمله مطلق، آخر جمله قرار می‌گیرد و می‌گوییم که ممکن است مورد را گفته باشد و این آخر می‌خواهد کبرای کلی را بگوید، اگرچه ما در مجموع در باب سیاق گفتیم که سیاق مطلق و مقید را تخصیص و تعمیم نمی‌زند، مگر اینکه یک شرایط ویژه‌ای باشد و لذا به نظر می‌آید که می‌شود به اطلاقش عمل کرد و سیاق قرینیتی برای تخصیص ندارد و مورد این مطلق این است، ولی مورد لا یعمم لا یخصص است.